

# هاشمی با عصبانیت بی سیم را پرت کرد و رفت

### گفت‌وگو با سردار امین شریعتی فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا

سختی است. آقامحسن چندین جلسه با فرماندهان لشکر برگزار می‌کند. آخر سر به این نتیجه می‌رسند که «امین شریعتی» جوان لاغر اندام جنوبی فرمانده لشکر دلاور آذربایجانی‌ها شود. آقامحسن وقتی به او خبر می‌دهد که باید به لشکر عاشورا بروی و فرماندهی لشکر را به عهده بگیرد، امین آقا تنها یک جمله می‌گوید: من بروم جای مهدی باکری؟ هیچ کس نمی‌توانست جای خالی مهدی باکری را پر کند. فرمانده‌ای محبوب و پرآوازه که آذربایجانی‌ها با نام او به خود می‌بالند. «امین شریعتی» به اجبار این مسئولیت را قبول می‌کند اما به قول خودش او در لشکر کاره‌ای نبود چرا که همه کاره لشکر شهید مهدی باکری بود. امین آقا تا مدت‌ها زیر تمام نامه‌ها می‌نوشت «امضا از طرف آقا مهدی». در ادامه گفت‌وگو با سردار «امین شریعتی» را که تاکنون کمتر خاطره و گفت‌وگویی از وی منتشر شده است می‌خوانید:

آقامحسن پس از چند بار ارسال پیغام‌های با واسطه این بار خود پای بی سیم آمد. اما خبری از آقامهدی نبود. کار جنگ گره خورده بود. لشکر ۳۱ عاشورا مهم‌ترین خط عملیاتی را در بدر بر عهده داشت. هیچ کس نمی‌دانست در آن حال بر مهدی باکری چه می‌گذشت. هرکس که به او پیغام می‌داد که برگردد عقب، او هیچ سختی نمی‌گفت. آقامهدی چه عهده‌ای با دجله بسته بود که در سخت‌ترین شرایط حاضر نبود به عقب بیاورد؟ شاید شرم داشت، با مشک‌های خالی سوی خیام برگردد. آن سوی دجله تیری بر پیشانی‌اش نشست. او را سوار بر قایق کردند تا به عقب برگردانند اما پیکر آقامهدی نیز از برگشتن شرم داشت. خمپاره‌ای به قایقش اصابت کرد و او ابدی شد. پس از شهادت مهدی باکری فرمانده محبوب و شجاع لشکر ۳۱ عاشورا در عملیات بدر، همه فرماندهان سپاه و لشکر به دنبال گزینه‌ای برای فرماندهی لشکر می‌گردند. انتخاب

ما بود، باید او فرمانده لشکر می‌شد. شهید علی تجلایی قبل از عملیات بدر زخمی شد و برای دوره نقاهت به تبریز رفت. چند شب مانده به عملیات به همراه آقامهدی به جمع نیروها رفتیم تا از نزدیک بازدید از نحوه آموزش آنها داشته باشیم. نیروها مشغول بلم‌رانی و پارو زنی بودند. این کار حساسیت بالایی داشت. پارو نباید با بلم برخورد می‌کرد و با برخورد با آب هم نباید صدا می‌داد. بلم‌رانی نیازمند دقت کافی بود. در اثنای بازدید علی تجلایی را در یکی از بلم‌ها دیدم. به آقامهدی گفتم: او علی نیست؟ گفت: بله. علی به همراه برادرش در بلم بود. صدایش زدم. به زور از بلم بیرون آمد. او در عملیات بیت‌المقدس جانشین من بود. به علی گفتم: اینجا چکار می‌کنی؟ مگر نباید مرخصی باشی؟



**سردار! اصلاً چه شد شما وارد لشکر ۳۱ عاشورا و فرمانده آن شدید؟**

قبل از آغاز جنگ، آن وقتی که محسن رضایی مسئول اطلاعات سپاه بود، ایشان سفری به بهبهان داشت. آقامحسن قبل از انقلاب به همراه شهید دقایقی، بقایی و فنی رفت و آمدهای زیادی به شهر ما و دیگر شهرهای خوزستان داشتند و در این شهرها فعالیت‌های انقلابی انجام می‌دادند و من در اینجا با آقامحسن و دیگر اعضای گروه آشنا شدم.

**گروه منصورون منظورتان است؟**

بله. یکی از پایگاه‌های آموزشی گروه منصورون در اطراف بهبهان بود. بعد از انقلاب گروه‌های سیاسی حتی همسوی نیز با همدیگر درگیر بودند و هیچ کس تحمل همدیگر را نداشت. در آن شرایط آقامحسن از تعدادی از دوستان خواست تا به سپاه خوزستان برویم. آن وقت فرمانده سپاه خوزستان آقای شمخانی بود. آن برهه زمانی همراه با انفجار لوله‌های نفت و حادثه خلق عرب بود. خلق عربی‌ها مهمات‌هایی که در مسجد سلیمان داشتیم، سرقت می‌کردند و به وسیله آنها لوله‌های نفت را منفجر می‌کردند. ما رد آنها را گرفته بودیم و توانستیم مهمات را به پادگان کرخ منتقل کنیم. روز ۳۱ شهریور انتقال مهمات را با سردار رشید صورتجلسه کردیم، می‌خواستیم به سپاه مسجدسلیمان برویم تا اسلحه‌هایمان را تحویل بدهیم که هواپیمای عراقی، اهواز را بمباران کردند. با شروع جنگ تحمیلی به همراه شهید دقایقی به سوسنگرد رفتیم. او فرمانده سپاه سوسنگرد شد. در شکست محاصره سوسنگرد نیروهای بسیاری نقش داشتند. یکی از آنها نیروهای آذربایجانی بودند که شهید علی تجلایی نیز همراه با آنها بود. این نیروها در مدرسه‌ای اسکان داشتند که نام گروه‌شان را آیت‌الله مدنی (شهید محراب) گذاشتند. من از همان جا با نیروهای آذربایجان مرتبط شدم. قبل از آغاز عملیات طریق‌القدس، با هدف آزادسازی بستان و غرب سوسنگرد در سال ۶۰،

در عملیات بدر به همراه نیروها به خط مقدم آمد. مشغول خوردن ناهار در پلاستیک بودیم، علی را صدا زدم و گفتم: علی، تو جانشین لشکر هستی. شرایط سخت شده است، باید به آقامهدی کمک کنی. علی به آن سوی دجله رفت و کنار دو گردان از نیروهای لشکر بود که به شهادت رسید. او آدم بسیار شجاع و تلاشگری بود که در سوسنگرد حماسه‌های بسیاری خلق کرد.

**شب عملیات کربلای ۴ که دستور آغاز عملیات داده شد، چه تعداد از نیروها و گردان‌های شما وارد خط شدند و چقدر تلفات دادید؟**

در کربلای ۴ برخلاف عملیات والفجر هشت قرار بود از خط عبور کنیم و خط‌شکن نباشیم. در این عملیات لشکر ۲۵ کربلا و امام‌رضای (ع) باید جزیره بوارین را تصرف می‌کردند. لشکر کربلا محل عملیاتش روبه‌روی گمرک خرمشهر بود و ما باید از بین جزیره بوارین و خط عراقی‌ها که پشت اروند و شبیه یک تنگه بود، عبور می‌کردیم و به سمت پتروشیمی بصره می‌رفتیم و تا زمانی که دو لشکر کناری ما عملیات‌شان را انجام نمی‌دادند، ما نمی‌توانستیم وارد خط شویم.

شب عملیات کربلای ۴ آیت‌الله ملکوتی

آقاعزیز جعفری در قرارگاه قدس بودم. در تقسیم کاری که با ایشان انجام داده بودیم، قرار شد من به خط بروم و آقاعزیز در قرارگاه بماند. اتفاقاً لشکر عاشورا نیز در همان عملیات با قرارگاه ما عمل می‌کرد و من مأموریت داشتم در کنار آقامهدی باکری باشم. من از ابتدای عملیات تا زمانی که می‌خواستیم از دجله عبور کنیم، در کنار آقامهدی بودم. در عملیات بدر شرایط سختی پیش آمد. با آقا مهدی تصمیم گرفتیم به آن سوی دجله و پیش رزمندگان برویم. یک پل عابر پیاده نفرو روی دجله نصب شده بود. وقتی خواستیم از روی پل عبور کنیم، یک توپ اتریشی به کنار پل اصابت کرد و آنجا مجروح شدم و من را به عقب منتقل کردند. ۲۴ ساعتی عقب بودم که خودم را به زور به خط رساندم. وقتی رسیدم، خبر دادند آقامهدی به شهادت رسیده است. دو سه هفته پس از اتمام عملیات و شهادت آقامهدی، محسن رضایی با بچه‌های لشکر عاشورا جلسه گرفت و به این نتیجه رسیدند که بنده به آن لشکر بروم و فرماندهی آن را برعهده بگیرم. زمانی که فرمانده لشکر بودم، به منزل شهید علی تجلایی رفتم و در آنجا به خانواده شهید گفتم که اگر امروز علی در جمع

سه تیپ تشکیل شد، تیپ عاشورا به فرماندهی آقا عزیز جعفری، تیپ کربلا به فرماندهی مرتضی قربانی و تیپ امام حسین (ع) به فرماندهی حسین خرازی و من جانشین آقا عزیز در تیپ عاشورا شدم. بعد از عملیات طریق‌القدس، فرمانده تیپ عاشورا شدم و تا عملیات بیت‌المقدس (آزادسازی خرمشهر) این مسئولیت را داشتم. بیشتر نیروهای این تیپ رزمندگان آذربایجان بودند. شخصیت‌های بزرگوار هم‌چون شهیدان تجلایی، توتونچی و یاغچیان از رزمندگان این تیپ بودند. البته در این تیپ نیروهایی از استان‌های دیگر همچون فارس و خراسان نیز داشتیم. شهید شوشتری یکی از فرماندهان گردان‌های این تیپ بود. بعد از عملیات بیت‌المقدس قرار بر این شد که هر تیپ براساس نیروهای استانی سازماندهی بشود. بدین ترتیب تیپ عاشورا به رزمندگان آذربایجانی به فرماندهی سردار شهید مهدی باکری سپرده شد و من به قرارگاه رمضان رفتم. در عملیات خیبر بنده مسئول قرارگاه حنین شدم که یگان‌های امام‌رضای (ع)، نصر و قمر بنی هاشم (ع) با این قرارگاه عمل می‌کردند. هدف قرارگاه در این عملیات تصرف القرنه بود. زمانی که عملیات بدر آغاز شد، من جانشین